

بازآفرینی دانشجو-صنف: نقدی بر صنف‌گرایی به‌مثابه استراتژی

نویسنده: علی مظفری

«شخص نمی‌تواند بدون شفقت، بدون این ارتباط حسی بین روشنفکران و مردم، تاریخ‌ساز شود.»

آنتونیو گرامشی

نظریهٔ توتالیتاریسم و ساخت جامعه‌ای توده‌ای با وجود روشن ساختن سویه‌هایی مهم از حاکمیت‌های توتالیتار، در نهایت چه‌چیزی را پیش‌روی ما می‌گذارد؟ پرسش اصلی این متن ناظر بر متنی است که مدتی پیش با عنوان «صنف‌گرایی به‌مثابه استراتژی» در نشریهٔ آرگو منتشر شد. متن مذکور مسئلهٔ حاضر را «توده»‌ای بودن ساخت جامعه می‌داند. تأکید بر مفهوم توده‌ای و استراتژی صنف‌گرایی، گویی دو مسیر روشن می‌سازد که هر دو نتیجه‌ای یکسان دارند. اولی این است که نظام توتالیتار پس‌از شکل‌گیری کوچک‌ترین رگه‌هایی از همبستگی و صنف‌گرایی به سرکوب آن می‌پردازد و با ابزارهای تکنولوژیکی که امروز در اختیار دارد، دوباره خصلت توده‌ای را به آن بازمی‌گرداند. در دههٔ ۹۰، حافظهٔ تاریخی فعالیت صنفی در دانشکده بر بازگرداندن خصلت توده‌ای از طریق سرکوب، بر این امر دلالت می‌کند. علاوه بر ازم‌پاشیدن نیروهای دانشجویی با روش‌های نه صرفاً ساده از منظر آرنست، که اکنون جنبه‌های تکنولوژیکی (سایبری) پیچیده‌ای نیز دارند، قانون ۲۵ درصد برای شکل‌گیری شورای صنفی دانشجویی را پس از دی ماه ۹۶ اجرا کرد که عملاً شکل‌گیری شورای صنفی خوابگاه‌ها را بعید یا ناممکن کرده است. نیزبت^۱ در مقالهٔ/جتماع تام می‌نویسد: «در اینجا است که هولناک‌ترین اعمال توتالیتاریسم بروز می‌کند؛ اعمالی که نه در نگرش آن نسبت به توده‌های موجود، بلکه نسبت به افرادی صورت می‌گیرد که هنوز هم به‌شدت وابسته به روستا، کلیسا، خانواده یا اتحادیه‌های کارگری هستند؛ یعنی مناسباتی دارند که افراد را از شرایط اجتناب‌ناپذیر توده‌ای دور می‌کند». حالت دوم صنف‌گرایی در برابر توده این است که این صنف دانشجویی اگر در نقطهٔ زمانی خاصی موفق عمل کند و دستاوردهایی داشته باشد، «در درون این تشکلهای رسمی جدید، که مبتنی بر کارکرد و معنای مشخصی هستند، به‌طور اجتناب‌ناپذیری طی یک دوره زمانی، شبکهٔ مهم‌تری از مناسبات

^۱ Nisbet



غیررسمی جدید، وفاداری‌ها و تأثیرات اجتماعی جدید و همراه با آن‌ها درک جدیدی از منزلت شخصی پدید می‌آید که بسان یک زنجیر از پایین‌ترین افراد تا بالاترین مراکز را در دسترس خود خواهند داشت ... تکثر آن‌ها در تعداد آن‌هاست، نه در وفاداری یا هدف غایی‌شان» (نیزبت، ۱۹۵۳). از این رو حتی در حالت دوم بازتولید همان ساخت توده‌ای رخ می‌دهد. در واقع همان نقدی که دانشجویان نسبت به فعالیت صنفی دهه ۹۰ داشتند، چه بود؟ «یکی از اصلی‌ترین موانع شکل‌گیری فضای فعالیت عمومی خود شما هستید. شما که برای بستر فعالیت عمومی مونوپلی صفر و یکی ساخته‌اید و بدیهی است که دانشجویان دوست ندارند در این مونوپلی بازی کنند» (ویرگول ۴۸، ۱۳۹۷). نتیجه هر دوی این حالت‌ها، مادامی که معرفت‌شناسی براساس نظریات توتالیتاریسم باشد، یکی است. توده‌ای شدن دانشجویان به دلیل عدم صنفی‌گرایی نیست. مادامی که دانشگاه تا این حد طبقاتی شده باشد، لاجرم دانشجویانی که خارج از این قاعده طبقاتی به دانشگاه وارد شوند یا باید خواست خود را هژمون کنند، که مونوپلی خوانده می‌شود، یا بایستی به خواست عمومی دانشجویان تن در دهند. در واقع تاریخ فعالیت صنفی در دهه ۹۰ تاریخ مواجهه توده دانشجویان با گروه نخبگانی دانشجویان نیز بوده است.

به پرسش ابتدای متن بازگردم. معرفت‌شناسی توتالیتاریسم به این دلیل که از درک اقتصاد سیاسی عاجز است، در چرخه‌ای بی‌انتهای خود را بازتولید خواهد کرد. توتالیتاریسم و ساخت جامعه توده‌ای یک راه پیش‌روی ما می‌گذارد. راهی که در انتهای فیلم *زندگی زیباست* توانست قهرمان داستان و فرزندش را نجات دهد؛ یعنی ورود تانک‌ها و سربازانی با پرچم آمریکا. از این رو معرفت‌شناسی نظریه توتالیتاریسم و ساخت جامعه توده‌ای گویی ابدی است تا آمریکا نقش نجات دهنده را بازی کند! و در این حالت نیز نقش تاریخی امپریالیسم در خاورمیانه را نادیده می‌گیرد. همان‌طور که افشین متین در کتاب *هم شرقی هم غربی می‌نویسد*، نخبگان ملی‌گرا دقیقاً زمانی به دولت‌سازی استبدادی گراییدند که شرایط هرج و مرج جنگ و اشغال قوای بیگانه بالآخره سپری شده بود. بنابراین در تاریخ کشوری که همواره تجربه استبداد داشته است ایده‌هایی همچون صنف‌گرایی، به معنایی در برابر توده، همواره در تلاش است تا بدنه دانشجویی را همراه خود بکشانند. همچنین وقتی که نمی‌تواند سنوات ترم ۹ و ۵ کارشناسی و کارشناسی ارشد را از بین ببرد و یا قانون ۲۵ درصد در سال ۹۷ به آیین‌نامه اضافه می‌شود، نمی‌تواند در برابر جنگ و حملات مقاومت کند.

صنف‌گرایی در برابر توده فقط به شکست‌های فعالیت صنفی دانشجویی در سال‌های اخیر اشاره نمی‌کند، بلکه به گسست ارتباط فعالان صنفی از جان دانشجویی می‌پردازد که در کوچه پشتی کوی کشته شد. در واقع آن دانشجو چگونه به عنوان یک واحد در توده می‌تواند کنشگری کند؟ همین جاست که نظریه توتالیتاریسم به بن‌بست می‌خورد. دانشجو به عنوان یک واحد در جامعه توده‌ای هیچ‌گاه نمی‌تواند به سمت رهایی حرکت کند. آیا ارتباطی



بین او، که می‌دانست دیگر نمی‌تواند لپ‌تاپ بخرد و جانش را داد، با گروه نخبگانی دانشجویی، که توده را نقد می‌کند، برقرار بود؟

از این رو به شماره اول نشریه آرگو و نقش روشن فکر ارگانیک برمی‌گردم. قتل این دانشجو به خوبی نشان می‌دهد که امروز در دانشگاه ارتباط حسی بین روشن فکر و مردم برقرار نیست. روشن فکر امروز دانشگاهی چه ارتباطی با امیرمحمد خالقی‌ها داشت؟

تا اینجا تلاش کردم تناقض معرفت‌شناسانه نظریه توتالیتاریسم و ساخت جامعه توده‌ای، که بنای متن صنف‌گرایی به مثابه استراتژی بر این سوار بود، را مشخص کنم. بنابراین من در این متن می‌خواهم کاملاً نظریات ساخت جامعه توده‌ای را کنار بگذارم چون ما را در این برزخ از دهه ۹۰ تاکنون نگه می‌دارد و همچنان نمی‌تواند ارتباطی با جان امیرمحمد خالقی برقرار کند؛ برزخی که میان کهن و نو ساخته می‌شود و توان بازآفرینی ندارد. نه تنها از این متن، که حتی اعتراضات صنفی در پردیس مرکزی ارتباطی با امیرمحمد خالقی‌ها و دانشجوی دانشگاه خواجه نصیر، که در خوابگاه دانشجویی به دلیل عدم وجود آمبولانس جانش را داد، برقرار نمی‌کند. آیا اعتراضات دانشگاه تهران توانست با امنیت دانشجو در سراسر کشور ارتباط برقرار کند؟ آیا اعتراضات توانست لیستی از کشته‌شدگان دانشجویی در سال‌های اخیر آماده کند و بتواند این اعتراضات را، نه در فضای صرف دانشگاه تهران که در فضای حداقل دانشگاه‌های ایران، گسترش دهد؟ به قول گرامشی: «اراده باوری در عمل کنار گذاشته نشد، بلکه به خرده کشمکش‌های رفرمیستی تقلیل پیدا کرد. اراده خرده‌پروزی‌ها، تخم امروز بهتر از مرغ فرداست، حتی اگر تخم شپش باشد.» این تخم شپش تنها در این مسئله خود را نشان نمی‌دهد. در جلسه شورای عمومی که روز یکشنبه برگزار شد و خواست دانشجویان تعیین تکلیف رئیس دانشکده از وزیر علوم و رئیس دانشگاه تهران بود نیز خود را نشان می‌دهد. دقیقاً در همین رهگذر است که جنگ موضعی معنا پیدا می‌کند. مگر امیرمحمد خالقی دانشجوی رشته مدیریت نبود؟ آیا او در سیطره هژمونی فرهنگی حاکم قرار نداشت که می‌خواست وضعیتش را به صورت فردی تغییر دهد و با رتبه برتری که داشت مدیریت را انتخاب کرده بود؟ چگونه شد که پس از مدتی با خود فکر کرد دانشگاه تهران نیز از دور قشنگ است؟ آیا خیلی زود متوجه نشده بود که نمی‌تواند به این سادگی طبقه‌اش را تغییر دهد حتی اگر مدیریت بخواند؟ آیا این نخبگان دانشجویی توانسته بودند به مثابه روشن‌فکران ارگانیک از طریق جنگ موضعی با امیرمحمد‌ها ارتباط ایجاد کنند؟ آیا نیاز به پیوندی بین این سطح روشن‌فکران دانشجویی با بدنه دانشجویی احساس نمی‌شود؟ بنابراین صنف‌گرایی در برابر توده، به این دلیل که مدام حاکمیت توتالیتار جامعه را به شکل از بالا به پایینی توده‌ای می‌کند و این نظریه هیچ راهی برای مقاومت نمی‌گذارد، حتی نمی‌تواند از جان امیرمحمد خالقی‌ها دفاع کرده و از آن در سطح دانشگاه‌های کشور جلوگیری کند. از این روست که بایستی

صنف‌گرایی را در برابر هژمونی حاکم تعریف کرد تا دانشجویان بتوانند به‌مثابه روشن‌فکران ارگانیک از طریق جنگ موضوعی هژمونی حاکم را، که پیوندی عمیق با مناسبات اقتصاد سیاسی حاکم دارد، به نقد بکشند.

نیاز است با بهره‌گیری از اقتصاد سیاسی توضیح داد که چگونه هر سال غذاهای دانشجویی گران می‌شود و هر سال میزان ترک تحصیل، حتی در مقطع ابتدایی، بیشتر می‌شود. تنها در این رهگذر است که می‌توان هژمونی حاکم را به چالش کشید و بازآفرینی داشت.

صنف‌گرایی به‌معنای در برابر توده، امکان بازآفرینی معنای صنفی و حتی دانشجویی را از بین می‌برد. ما را در یک چرخه بی‌انتهای به‌عنوان بازتولیدکنندگان توده، که خود نیز لاجرم بخشی از آن می‌شویم، قرار می‌دهد. ما را در کهنه‌گرفتار می‌کند و امکان شکل‌گیری نو را نمی‌دهد. از این‌روست که گرامشی روشن‌فکران را بخشی از بلوکی تاریخی و عامل وحدت ساختار و روبنا می‌داند؛ جایی که صحنه نبرد میان کهن و نو خواهد بود و دقیقاً همین‌جا روشن‌فکران ارگانیک در فضای دانشگاه می‌توانند نقش آفرینی کنند. از این‌رو در این متن صنف‌گرایی مادامی حائز اهمیت است که چنین نقشی داشته باشد. اگر صنف‌گرایی به دلایل ساختاری و یا تاریخی خود به کهن تبدیل شده است و در برابر نو (به‌لحاظ آیین‌نامه‌ای و در نتیجه محتوایی) می‌ایستد، چنان‌که پس از سها مرتضایی هیچ‌گاه شورای صنفی دانشگاه نتوانست از ایده‌های رفرمیستی‌اش رها شود، بایستی بتوان از این معنا از صنف‌گرایی گذر کرد و به بازآفرینی دانشجویی و صنفی پرداخت.

منابع

- نشریه ویرگول (۱۳۹۷)، شماره ۴۸.
- اسپيرو، هربرت و دیگران (۱۴۰۱). دربارهٔ توتالیتاریسم. ترجمهٔ هادی نوری. تهران: شیرازه.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۹۸). گرامشی و انقلاب. ترجمهٔ علیرضا نیاززاده نجفی. تهران: چشمه.
- متین، افشین (۱۳۹۶). هم شرقی هم غربی. ترجمهٔ حسن فشارکی. تهران: شیرازه.